

پیش‌خواب

حاشیه‌ای بر انتشار خاطرات زنده‌یاد مریم بهروزی

زنی در قامت یک مبارز

■ **شاهد توحیدی**



نام وی، با تشکیل گروه «جامعه زینب» پیوند خورده است. در باب علل و چگونگی انتشار این مجموعه، ناشر در دیباچه خویش آورده است:

«همزمان با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) خانم بهروزی که از مقلدان ایشان بود به تحصیل علوم دینی مشغول شد و پس از پایان تحصیل به تشکیل جلسات مذهبی برای زنان همت گماشت. در این جلسات به تدریس علوم مذهبی و سخنرانی پرداخت که این روش جدید موجب جذب بیشتر علاقه‌مندان شد. برخی از شرکت‌کنندگان به مسائل سیاسی علاقه‌مند بودند، به همین دلیل در گروهی به نام «هسته‌های مقاومت» سازماندهی شدند و به پخش اعلامیه‌های حضرت امام پرداختند. با نزدیکی به پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت خانم بهروزی و هسته‌های مقاومت بیشتر شد، در سال ۱۳۵۷ دکتر مفتح برای سخنرانی در مسجد قبا از خانم بهروزی دعوت به عمل آورد که ایشان در یکی از جلسات سخنرانی توسط ساواک دستگیر و زندانی شد و پس از آزادی از زندان در راهپیمایی و تظاهرات مردم علیه حکومت پهلوی شرکت کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌های سیاسی- مذهبی خانم بهروزی بیشتر شد. وی در ابتدا عضو حزب جمهوری اسلامی شد و از طرف حزب برای تهیه گزارش از ناآرامی استان‌های مرزی به آن نواحی فرستاده می‌شد. همچنین با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران برای تبلیغ به مناطق جنگی فرستاد می‌شد. به همین دلیل بخشی از خاطرات ایشان به این بخش از زندگی و فعالیت‌شان اختصاص دارد و مطالبی درباره فعالیت سیاسی- مذهبی زنان قبل از پیروزی انقلاب و همچنین فعالیت آنان در حزب جمهوری



اسلامی و حمایت‌های آنها از رزمندگان اسلام دارد. به هنگام ثبت‌نام نامه‌های نمایندگی اولین دوره مجلس شورای اسلامی دکتر بهشتی از خانم بهروزی خواست برای ورود به مجلس ثبت‌نام کند و ایشان نیز در انتخابات میان‌دوره‌ای کبیت‌نام کرد و به عنوان نماینده تهران به مجلس راه یافت. به این ترتیب ایشان تا دوره چهارم نماینده مردم تهران در مجلس بود. وی در دوره نمایندگی یکی از مدافعین حقوق زنان در مجلس بود و با فعالیت ایشان قوانینی مانند منع تعدد زوجات، حق حضانت کودکان به مادر، بازنگستگی زنان یا ۲۰ سال کار و… به تصویب مجلس رسید. خانم بهروزی در این دوره به نمایندگی از مجلس در کنفرانس‌های بین‌المللی اعزام می‌شد. بخش مهمی از خاطرات خانم بهروزی مربوط به این دوره است و اطلاعاتی نو و دست اول درباره فعالیت‌های مجلس پس از پیروزی انقلاب به دست می‌دهد. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در مجلس و رقابت آنها از دیگر مسائلی است که خانم بهروزی به تشریح آنها پرداخته است. فصل اول کتاب با عنوان: تولد، خانواده و تحصیلات، به معرفی پدر و مادر و فضای تربیتی و تحصیلات و ازدواج خانم می‌پردازد و بخشی نیز فرزندان خانم بهروزی را معرفی می‌کند. فصل دوم تحت عنوان نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی بهروز ترین بخش کتاب است. در این فصل خانم بهروزی خاطرات خود را از سال ۱۳۴۱ و آشنایی با نهضت امام شروع و تا ورود امام به ایران و ملاقات با ایشان به پایان می‌رساند. فصل سوم با عنوان جامعه زینب(س) چگونگی تأسیس و فعالیت جامعه زینب را تشریح می‌کند و به طور خاص یکی از تشکیلات سیاسی - مذهبی زنان را معرفی می‌کند. فصل چهارم با عنوان نمایندگی مجلس شورای اسلامی یکی از فصل‌های مهم کتاب است که اطلاعاتی درباره فعالیت خانم بهروزی در مجلس اول تا چهارم شورای اسلامی دارد. در این بخش فعالیت‌های خانم بهروزی در مجلس در جهت دفاع از حقوق زنان و مأموریت‌های او برای شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی آمده، همچنین از رقابت‌های انتخاباتی گروه‌های سیاسی برای ورود به مجلس صحبت شده است. به علاوه برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی نیز معرفی شده‌اند و مطالبی درباره چگونگی شکل‌گیری آنها گفته شده است. فصل پنجم با عنوان احزاب و انتخابات به نقش جوامع همسو و اصلاح‌گر در انتخابات نهم و دهم ریاست‌جمهوری و فعالیت اصولگرایان در این دوره پرداخته و در پایان حوادثی که از انتخابات سال ۱۳۸۸ تحلیل شده است.»

■ **علی احمدی فراهانی**

در زمستان سال ۱۳۵۷ دیگر خوابی برای شاه نمانده بود تا او بتواند از طریق رؤیایش، خود را از مخمصه‌ای که در آن گرفتار آمده بود، نجات دهد. سرنوشتش در بی‌خوابیِ مقدر شده بود، بی‌خوابیِ ممتدی که در آن صدایی نبود جز صدای ملنی که تابوتش را فراهم می‌آوردند و مرگش را آرزو می‌کردند. بی‌اختیار کنار پنجره می‌رفت، هوا تاریک شده بود. با شروع تاریکی هوا تهران به پلنگ سیاه در کمین نشستۀ‌ای می‌ماند که هر لحظه بیم آن می‌رفت که با چششی گریبان‌شاه را از آسمان پدید بیاورد. تا سر حد مرگ پیش‌رفت، ۳۷ ساله را به شرحی که در ذیل می‌آید، کاویده بود.

■ **روزهای آغازین سلطنت، یک بازی برای سرگرم نگه داشتن کودکی بهانه‌گیر!**
رضاشاه هنگامی که در سال ۱۳۰۵ تاجگذاری کرد و محمدرضا نیز ولیعهد ایران شد، دوران تنهایی او هم به شکل ناخوشایندی آغاز شد. پدرش نیز بلافاصله دستور داد او را از زندگی زنده‌دور کنند. در مدت دو سال محمدرضا به بیماری‌های مختلفی چون سیاه‌سرفه، دیفتری و مالاریا مبتلا شد و تا سر حد مرگ پیش‌رفت، اما جان سالم به در برد و سال‌ها بعد که در اوج قدرت استبدادی‌اش بود با یادآوری آن روزها ادعا می‌کرد نجاش تنها نابرویی الهی ممکن بود.

وقتی در صبح خنک ۲۵ شهریور سال ۱۳۲۰ رضاشاه بدون اطلاع قبلی پسرش را به حضور خود فرا خواند و به او گفت که دیگر نمی‌تواند به سلطنت ادامه دهد، محمدرضا دانست گاوپازها بعد از بازی بسیار در فرصت مناسبی بیرق را بر پشت گاو زده‌اند و این پرده آخر بازی است که با افتادن هیبت رضاشاه کبیرا بر خاک، به پایان می‌رسد. هنگامی که رضاشاه را به بندرعباس می‌برند تا سوار کشتی بخار انگلیسی کنند، محمدرضا پهلوی با توافق متفقین به مجلس شورای ملی رفت و به قانون اساسی سال ۱۲۸۴ ش. اعلام وفاداری کرد و به منزله شاه ایران به رسمیت شناخته شد، اما در حقیقت تا سال ۱۳۲۷ حکومت او بیشتر یک شاه‌بازی برای سرگرم کردن کودکی بهانه‌گیر بود. با تروق ناظر جامی که در بهمن سال ۱۳۲۷ علیه شاه صورت گرفت، دوره‌ای از خشونت و اعمال فشار با اعلام حکومت نظامی، تعطیلی روزنامه‌ها، دستگیری افراد و شخصیت‌های سیاسی آغاز شد. این اولین تجربه شاه از خیمه‌شهبازی یک

دیکتاتور بود. تجربه‌ای بسیار خوشایند، زیرا احساس می‌کرد قدرت در دستان اوست.

■ **احساس غبن، بعد از ورود به بازی قدرت**
بلافاصله تالاطم امواج بار دیگر او را به بیرون پرت کرد. موافقتنامه گس-گلشاییان^(۱) شاه را دوباره از گردونه خارج ساخت. آغاز فشار نمایندگان مجلس به رهبری دکتر محمد مصدق علیه شرکت نفت ایران و انگلیس و موافقتنامه گس-گلشاییان با بازگشت آیت‌الله کاشانی به تهران از تبعید یک ساله همزمان شد. همین اندازه تاظم کافی بود که علی منصور و کابینه‌اش را غرق کند، اما شاه سعی کرد دوباره حواشی را جمع کند. امریکایی‌ها دست یاری دراز کرده بودند و در دستشان برگ برنده‌ای به نام رزم آرا بود. رزم را در مجلس از موافقتنامه حمایت کرد، اما قبل از آنکه فرصت پاید تا اقدامی صورت دهد، در شانزدهم اسفند سال ۱۳۲۹ گلوله خلیل طهماسبی از گروه فدائیان اسلام از پای درآمد و برگ امریکایی‌ها در دست‌شان شاه سوزد. شاه با دستی سوخته تلاش کرد مهره دیگری بیابد تا توان ایستادگی پیدا کند، اما کسی توان مقاومت نداشت. به مدت دو سال همه احزاب، شخصیت‌های سیاسی و کشور‌های سه‌گانه انگلستان، شوروی و امریکا به وسیله انواع و اقسام مهره‌های سیاسی و اقتصادی‌شان در سیاست ایران دست داشتند به‌جز شاه ایران. او تنها نظاره‌گر بود و از عهده انجام هیچ کاری بر نمی‌آمد. با ملی شدن صنعت نفت، انگلیس و شرکت نفتی‌اش در آب‌های گرم خلیج فارس زیر آفتاب سوزان جنوب بعد از تلاش و تقلاهای بسیار که تا لاهه هم پیش رفت غرق شدند، اما روح پریشان استعمار در مدت کمتر از دو سال بار دیگر سر فراورد و با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ انتقامش را گرفت.

■ **فرار ۵۷‌یادآور فرار ۳۲**
در زمستان سال ۱۳۵۷ شاه به فکر یافتن راهی بود تا شاید بتواند از شعار «مرگ بر شاه» برای مدت کوتاهی رها شود. حالا ا‌ز قدر قدرت و اعتبار داشت که مجبور نشود پاورچین پاورچین برود، اما هنگامی که کار به جای رسید که از دفتر کارش نیز همه‌هم مردم را شنید و در محلات و روزنامه‌های خارجی خواند که دوستان سابقش نیز آرام‌آرام زبان به انتقاد از او گشوده‌اند و او را همچون مریضی که بیماری را علاج دارد ترک می‌کنند، متوافق متفقین به مجلس شورای ملی رفت و به قانون اساسی سال ۱۲۸۴ ش. اعلام وفاداری کرد و به منزله شاه ایران به رسمیت شناخته شد، اما در حقیقت تا سال ۱۳۲۷ حکومت او بیشتر یک شاه‌بازی برای سرگرم کردن کودکی بهانه‌گیر بود. با تروق ناظر جامی که در بهمن سال ۱۳۲۷ علیه شاه صورت گرفت، دوره‌ای از خشونت و اعمال فشار با اعلام حکومت نظامی، تعطیلی روزنامه‌ها، دستگیری افراد و شخصیت‌های سیاسی آغاز شد. این اولین تجربه شاه از خیمه‌شهبازی یک

تاریخ

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



گذری روایی – تحلیلی بر فراز و فرودهای دوران سلطنت محمدرضا پهلوی از شهریور ۲۰ تا آبان ۴۳

شاه در فاصله انفعال و سرکوبگری

بعد از مدت کوتاهی خبرنگار جوانی که برای خبرگزاری آسوشیتدپرس کار می‌کرد دون دون به سوی آنها آمد و همچنان زده تلکسی را که تازه به خبرگزاری رسیده بود به دست شاه داد. شاه نگاه تردیدآمیزی به جوان انداخت. ثریا منتظر و کنجکاو به شاه خیره شده بود. شاه تلکس را خواند: «مصدق سقوط کرد. تهران در کنترل نظامیان و طرفداران شاه است. سر تپیه زاهدی تخت‌زیر شده است.» شاه در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، تلکس را بالا گرفت و خبرنگاران از آن صحنه عکس گرفتند. آنچه در این تلکس خبری نانوشته ماند، این بود که «۵۸ سال دیکتاتوری شاه آغاز شد.» شاه با رابطه انگلستان و ایران که به مدت ۱۳۲۲ و حامیان داخلی و خارجی‌اش به ایران بازگشت و از صبح روز ۲۹ مرداد نیز فرمانداری نظامی کار خود را با دستگیری، شکنجه، زندان و اعدام آغاز کرد. دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی محاکمه شد. نیروهای مذهبی و مسلمان تحت تعقیب قرار گرفتند. روزنامه‌ها تعطیل شدند، حزب توده به‌شدت سرکوب و فعالیت بقیه احزاب نیز غیرقانونی اعلام شد و در چهاردهم آذر سال ۱۳۳۲ رابطه انگلستان و ایران که به مدت ۱۴ ماه قطع شده بود با انتشار بیانه‌ای از سر گرفته شد.

■ **امریکا در اندیشه تداوم دیکتاتوری شاه**
تنها چهار روز پس از بازگشت شاه از رم کمک‌های مالی امریکا آغاز شد. کمک‌هایی که در عرض یک ماه به یکمیلیارد دلار بالغ می‌شد. کمکی که تنها دهه به یکمیلیارد دلار بالغ می‌شد. کمکی که تنها ساس‌های لانه کرده در جاسه رژیم را چاق‌تر کرد. بافشاری رژیم شاه بر اجرای روش‌های خشن ـ در حالی که در نقاط مختلف جهان از جمله کوبا، انقلاب‌هایی علیه حکومت‌های استبدادی رخ می‌داد ـ امریکایی‌ها را به وحشت انداخت. با پیروزی جان اف. کندی در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۱، سیاست امریکا تغییراتی سطحی یافت. کندی در سخنرانی مراسم تحلیف (مراسم سوگند) اعلام کرد:

«ما به تمامی مردمی که در کلبه‌ها و روستاهای نیمی از کره زمین برای از بین بردن بدبختی و فقر مبارزه می‌کنند، وعده می‌دهیم. بیشترین تلاش خود را برای کمک به آنها به هر مدتی که لازم باشد انجام می‌دهیم.»^(۲)

در واقع برنامه کندی شامل دو قسمت مشخص بود: قسمت اول، تشویق به اصلاحات و انجام دادن آن از بالا به منظور متوقف کردن انقلاب‌های پیش‌بینی نشده بود. قسمت دوم، باپخش پنهان برنامه کندی اعمال خشونت و استفاده از نیروی نظامی در صورت موفقیت‌آمیز نبودن اصلاحات بود. دقیقاً همانند آنچه در ونزوئلا روی داد و صدها نفر در خیابان‌های کاراکاس، پایتخت این کشور به قتل رسیدند. از آنجا که گزارش‌ها و تحلیل‌های رسیده از ایران همگی بدبینانه بود و در صورت ادامه فشار و اختناق احتمال سقوط شاه وجود داشت، جان



محمدرضا پهلوی در مراسم اعطای اسناد اصلاحات ارضی

روزنامه جوان | شماره ۵۵۹۸

نمی‌فهمند و از هزار سال پیش تاکنون فکرشان تکان نخورده است.»

■ **ظهور رهبری قاطع و مصمم**

ششم بهمن همه‌پرسی در حالی انجام شد که همه مخالفان شاه در زندان بودند. دولت ادعا کرد ۹۹/۹ درصد از واجدین شرایط به طرح رأی مثبت داده‌اند. شاه با این پیروزی دغل کارانه خود سال جدید ۱۳۴۲ را با هجوم به سرسخت‌ترین مخالفان خود آغاز کرد و با حمله به مدرسه فیضیه قم پنداشت که کار بزرگی کرده است. آغاز محرم فرصت مناسبی برای جامعه روحانین بود تا مردم را به حرکت وادارند. امام خمینی با ارسال پیامی و عطا و سخنرانان از آنها خواست از دستگاه سلطنت و تهدیدهای آن نهراسند: «... فریضه دینی خود را ادا کنید... او توهم چند روز حبس و زجر نترسید... آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی‌امیه نیست. دستگاه جبار با تمام قوا و به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضاله و مضله) همراهی می‌کند. دستگاه تبلیغات را به دست آنها سپرده و در بار دست آنها باز است... خطر اسرائیل و همان آنها را به مردم تذکر دهید...»^(۳)

این جملات نه تنها برای هوشیاری واعظان و مردم بود، بلکه اعلان جنگ به شاه محسوب می‌شد و پاسخی به نقلی شاه در میدان آستانه قم بود. با آنکه در صورت سخنرانی امام خمینی احتمال حمله کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه قم زیاد بود و حتی تهدید به حمله نیز شده بودند، امام عصر عاشورا در حضور هزاران نفر از عزاداران در مدرسه فیضیه قم حاضر شدند و در میان ابراز احساسات مردم سخنرانی خود را آغاز کردند. امام خمینی درباره رژیم شاه و حمله نیروهای مسلح به مدرسه فیضیه فرمودند: «آنها با اساس اسلام و روحانیت مردم سخنرانی خود را آغاز کردند. امام خمینی در باره رژیم شاه و حمله نیروهای مسلح به مدرسه فیضیه فرمودند: «آنها با اساس اسلام و روحانیت مخالفند. اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد. اینها نمی‌خواهند صغیر و کبیر ما موجود باشد. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علما آ اسلام باشند. اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشند.»

■ **ورود به چالش مرگ و زندگی!**

همزمان با سخنرانی امام خمینی در قم، در تهران نیز نیروهای نظامی به دستور ساواک به دستگیری واعظ و سخنرانان برجسته‌ای که در طول ماه محرم علیه رژیم سخنرانی کرده بودند اقدام کردند. از جمله دستگیرشدگان می‌توان به حجت‌الاسلام والمصلین محمد تقی فلسفی، آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله حسین غفاری و... اشاره کرد که به زندان نیز افتادند. فردای روز عاشورا تظاهرات از سوی دانشجویان دانشگاه تهران در حمایت از سخنان امام خمینی انجام شد. دو روز پس از سخنرانی امام در مدرسه فیضیه در ساعات آغازین بمباد ۱۵ خرداد چند کامیون نظامی وارد شهر قم شدند. نیروهای نظامی در سکوت کامل از کامیون‌ها پیاده شدند و به سوی قسمتی از شهر که منزل امام قرار داشت، حرکت کردند. نیروها به داخل خانه امام هجوم بردند، اما او را نیافتند. سپس با خشونت فراوان تلاش کردند تا از خادمی که در خانه آنها بودند و روز‌ها از بازدیدکنندگان پذیرایی می‌کردند اطلاعاتی کسب کنند، اما امام که شب‌ها برای استراحت به خانه فرزندش، مصطفی، می‌رفت، در آن لحظه بیاد بود و به صدای نظامیان گوش می‌داد. اینها خیلی سریع به موضوع پی بردند. فرزندان‌شان را بیدار کردند. لباس پوشیدند. وارد کوچه شدند و با صدای آرام گفتند: «روح‌الله خمینی منم، چرا اینها را می‌زنید؟» وقتی امام سوار بر ماشین نظامی شدند، حاج مصطفی که تا این لحظه در بهت و حیرت، تنها ناظر این صحنه بود، فریاد زد: «مردم، خمینی را برند.» این فریاد بیداری آغازی بود که قیام ۱۵ خرداد نام گرفت. خبر دستگیری امام همان شبانه اولویه صبح در قم پیچید. راه‌ها و کلاس‌های درس تعطیل شدند و مردم به خیابان‌ها ریختند. خبر به تهران نیز منتقل شد و دانشجویان نیز به خیابان‌ها ریختند. بازارهای و بارفروش‌ها هم سوزید و خیابان‌ها ریختند و شهر به سرعت از کنترل مأموران نظامی خارج شد. با گسترش قیام اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، پس از مذاکراتش با شاه برای سرکوبی قیام اختیار تمام گرفت. بر اساس وی با فرار خواندن فرماندهان نیروهای مسلح، پلیس و ژاندارمری به آنها گفت: «می‌خواهم خیابان‌ها پاک شوند.» واکنش فرماندهان اعتراض بود، زیرا می‌دانستند این سخن علم یعنی به گلوله بستن مردم. یکی از ژنرال‌ها به علم یادآوری کرد که چون نظامی نیست و توان فرماندهی نیروی نظامی را ندارد، نمی‌تواند چنین دستوری را بدهد و تنها شاه می‌تواند چنین دستوری را صادر کند. علم به سرعت از طریق تلفن با شاه گفت‌وگو و جریان را برای او بازگو کرد و گفت که چاره‌ای جز کشتار مردم نیست. شاه گفت: «قای نخست‌وزیر، اگر قضاوت شما این است و آماده هستید که پیامدهای این قضاوت را به عهده بگیرید می‌توانید، عمل کنید.»^(۴)

علم با چراغ سبز شاه کشتار را آغاز و بعد از یک روز با ریختن خون‌های بسیار قیام را سرکوب کرد. سپس

او در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی چنین گفت: «۱۵ تن از بزرگ‌ترین پیشوایان مذهبی به زودی تسلیم محکمه نظامی خواهند شد و محکمه نظامی ممکن است معنی مجازات اعدام را داشته باشد.»

اما این ادعایی بیش نبود. حتی شاه هم قادر به انجام چنین کاری نبود. در روز ۱۰ مرداد شاه تحت فشار

مراجع تقلید و آیات عظام امام خمینی را از زندان آزاد کرد، اما روز بعد ایشان را تحت نظر گرفت، به طوری که این مراقبت شدید به مدت هشت ماه به طول انجامید. سرانجام امام خمینی در ۵ افروردین

سال ۱۳۴۲ آزاد شد.
❖بی‌نوشته‌ها در سرویس گفت‌وگوی «جوان» موجود است.

درد

هنگامی که رضاشاه را به بندرعباس می‌بردند تا سوار کشتی بخار انگلیسی کنند، محمدرضا پهلوی با توافق متفقین به مجلس شورای ملی رفت و به قانون اساسی سال ۱۲۸۴ ش. اعلام وفاداری کرد و به منزله شاه ایران به رسمیت شناخته شد، اما در حقیقت تا سال ۱۳۲۷ حکومت او بیشتر یک شاه‌بازی برای سرگرم نگه داشتن کودکی بهانه‌گیر بود

دبلیو. بولینگ، ایران‌شناس مشهور وزارت خارجه امریکا، در گزارشی ۱۴تومیه را به منزله راه دردمان حکومت شاه پیشنهاد کرد و به دولت امریکا داد. از آنجایی که شاه از اجرای این اصلاحات سطحی نیز وحشت داشت، دولت امریکا به زور نتوانست این داری مسکن را به رژیم شاه بخوراند. در این ۱۴ توصیه شاه می‌بایست:

۱- تمامی رنجش‌ها و ناراحتی‌های موجود را از خود منحرف و متوجه وزرای خود کند.
۲- خانواده خود یا اکثر اعضای خانواده‌اش را در اروپا پخش کند.
۳- از سفر رسمی به خارج اجتناب کند و دیگران را نیز از سفر رسمی به ایران بازدارد.
۴- نیروهای نظامی خود را به تدریج به یک نیروی کوچک برطایقت متشکل از پیاده نظام و قادر به کنترل امنیت داخلی و فعالیت‌های چریکی کاهش دهد.
۵-اکثر مستشاران امریکایی را به استثنای افرادی که در زمینه بهداشت، آموزش و پرورش و کارهای رفاهی فعالیت می‌کنند، به تدریج از ایران خارج کند.

عزاز طبقه حاکم سنتی به دلیل نداشتن مسئولیت اجتماعی در ملامت انتقاد کند.

۷- از موضع‌گیری بین‌المللی خود که آشکارا در حمایت از غرب است، دست بکشد و همچنین طرفداران شاه است. سر تپیه زاهدی تخت‌زیر شده است.»
شاه در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید، تلکس را بالا گرفت و خبرنگاران از آن صحنه عکس گرفتند. آنچه در این تلکس خبری نانوشته ماند، این بود که «۵۸ سال دیکتاتوری شاه آغاز شد.»

۸- سطح زندگی و جاه و جلال زندگی‌اش را پایین آورد.

۹- حداقل با یک برنامه توزیع زمین علیه زمین‌داران

۱۰- علیه کنسرسیوم نفتی حرکات تهدیدکننده‌ای انجام دهد و به نحوی از آن امتیازهایی بگیرد که این گونه با نظر برسد [که] کنسرسیوم با بی‌میلی تسلیم قدرت و اراده او شده است.

۱۱- در دهها مقام بلندپایه «فاسد» که بتوان فساد شدند، حزب توده به‌شدت سرکوب و فعالیت بقیه احزاب نیز غیرقانونی اعلام شد و در چهاردهم آذر سال ۱۳۳۲ رابطه انگلستان و ایران که به مدت ۱۴ ماه قطع شده بود با انتشار بیانه‌ای از سر گرفته شد.

■ **امریکا در اندیشه تداوم دیکتاتوری شاه**
تنها چهار روز پس از بازگشت شاه از رم کمک‌های مالی امریکا آغاز شد. کمک‌هایی که در عرض یک ماه به یکمیلیارد دلار بالغ می‌شد. کمکی که تنها دهه به یکمیلیارد دلار بالغ می‌شد. کمکی که تنها ساس‌های لانه کرده در جاسه رژیم را چاق‌تر کرد. بافشاری رژیم شاه بر اجرای روش‌های خشن ـ در حالی که در نقاط مختلف جهان از جمله کوبا، انقلاب‌هایی علیه حکومت‌های استبدادی رخ می‌داد ـ امریکایی‌ها را به وحشت انداخت. با پیروزی جان اف. کندی در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۶۱، سیاست امریکا تغییراتی سطحی یافت. کندی در سخنرانی مراسم تحلیف (مراسم سوگند) اعلام کرد:

«ما به تمامی مردمی که در کلبه‌ها و روستاهای نیمی از کره زمین برای از بین بردن بدبختی و فقر مبارزه می‌کنند، وعده می‌دهیم. بیشترین تلاش خود را برای کمک به آنها به هر مدتی که لازم باشد انجام می‌دهیم.»^(۲)

در واقع برنامه کندی شامل دو قسمت مشخص بود: قسمت اول، تشویق به اصلاحات و انجام دادن آن از بالا به منظور متوقف کردن انقلاب‌های پیش‌بینی نشده بود. قسمت دوم، باپخش پنهان برنامه کندی اعمال خشونت و استفاده از نیروی نظامی در صورت موفقیت‌آمیز نبودن اصلاحات بود. دقیقاً همانند آنچه در ونزوئلا روی داد و صدها نفر در خیابان‌های کاراکاس، پایتخت این کشور به قتل رسیدند. از آنجا که گزارش‌ها و تحلیل‌های رسیده از ایران همگی بدبینانه بود و در صورت ادامه فشار و اختناق احتمال سقوط شاه وجود داشت، جان

۲- تصویب لایحه ملی کردن جنگل‌ها در سراسر کشور.

۳- تصویب لایحه قانون فروش سهام کارخانه‌های

۴- تصویب قانون سپهیم کردن کارگران در

منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی.

۵- لایحه اصلاح قانون انتخابات.

۶- لایحه ایجاد سپه دانش به منظور اجرای تعلیمات

عمومی و اجباری.

قرار بر این شد تا این طرح به همه‌پرسی گذاشته

شود. در مدت زمان کوتاهی طرح شاه مخالف

سرسختی پیدا کرد. آیت‌الله خمینی طی اعلامیه‌ای

که چهار روز مانده به همه‌پرسی منتشر کردند ـ

همه‌پرسی را خلاف اصول قانون اساسی دانستند.

این مخالفت چیزی نبود که بتوان به راحتی از آن

خلاصی یافت. آیت‌الله خمینی همه‌پرسی را تحریم

کرد. شاه در آستانه «انقلابش» تهدید جدی شد، از

این روش‌ها برای نشان دادن قدرت خود به روحانیون

به قم رفت و در میدان آستانه قم با ایراد سخنرانی

حملات تندى به روحانیت کرد: «یک عده نفهم

و قشری که مغز آنها تکان نخورده است، همیشه

سنگ در راه ما می‌انداختند... از تجمیع سیاه اصلا